

معرفی و نقد کتاب:

جهانی‌شدن و تعلق: سیاست هویت در جهان متغیر

معرفی

Sheilia L. Croucher (2004); *Globalization and Belonging: The Politics of Identity in a Changing World*, New York: Rowman & Littlefield Publishers.

موضوع کتاب مسأله هویت و تعلق و نحوه تأثیرپذیری شهروندی، ملیت، قومیت و جنسیت - به عنوان ابعاد چهارگانه هویت - از فرایند جهانی‌شدن می‌باشد. نویسنده با در نظر گرفتن واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به عنوان نقطه عطفی در تحول فهم موجود از هویت و ابعاد آن، معتقد است که دیدگاه‌های مطرح‌شده در قالب نظم نوین جهانی مبتنی بر درکی ناقص از جهان در حال تغییر هستند و توانایی پیش‌بینی و توضیح مسایلی چون تروریسم، جدایی‌طلبی، نسل‌کشی و مانند آن را ندارند. به عقیده وی ۱۱ سپتامبر پیچیدگی و چندبعدی‌بودن اشکال متفاوت تعلق و هویت را آشکار کرد. در واقع، هدف کتاب بهبود و تصحیح فهم از چگونگی تأثیرگذاری جریان‌ات پیچیده جهانی‌شدن بر ابعاد گوناگون هویت است که نویسنده در شش فصل به آن می‌پردازد. در ادامه به مرور هر یک از فصول می‌پردازیم.

فصل اول کتاب مروری است بر مفاهیم جهانی‌شدن، دولت و تعلق. در ابتدای فصل، نویسنده ضمن ارائه تعاریف مختلف از مفهوم مبهم جهانی‌شدن، منظور خود از این مفهوم را چنین بیان می‌کند: «جهانی‌شدن سلسله‌ای از تغییرات مرتبط که به هم پیوستگی جهانی را افزایش می‌دهد، می‌باشد. این تغییرات در حوزه‌های اقتصادی، تکنولوژیک، فرهنگی و سیاسی رخ می‌دهند، ولی به آنها محدود نمی‌شوند». وی پس از این به بررسی ادبیات موجود در مورد مراحل تکوین جهانی‌شدن، رابطه جهانی‌شدن با

برخی مفاهیم ارزشی چون برابری، دموکراسی و تنوع می‌پردازد. در بحث مربوط به دولت، دو دیدگاه را راجع به تأثیر جهانی‌شدن بر دولت مطرح می‌کند: دیدگاه اول معتقد است که جهانی‌شدن در بعد تکنولوژیک، از طریق نفوذپذیرکردن مرزها، در بعد فرهنگی از طریق تهدید قلمرو فرهنگ و در بعد سیاسی، از طریق رژیم‌های حاکمیت بین‌المللی، سازمان‌های فراملی، جنبش‌های اجتماعی و مانند آن، حاکمیت دولت‌ها را به چالش می‌کشد. دیدگاه دوم دیدگاهی است که معتقد است دولت‌ها از طریق پیوستن به سازمان‌ها، پروتکل‌ها و قراردادهای، فرایند جهانی‌شدن را قاعده‌مند و رویه‌هایی را برای تجارت و مبادلات فرهنگی ایجاد می‌کنند. در بحث مربوط به تعلق نیز ضمن تأکید بر اینکه همه مسایل جهان امروز اعم از جنگ‌های خاورمیانه و یوگسلاوی، اتحادیه اروپا و مانند آن با مسأله تعلق و هویت مرتبط است، به وجود دو دسته نظریه در مورد هویت اشاره می‌کند. دسته اول نظریه‌های «جاویدانگار» و دسته دوم «نظریه‌های سازه‌انگاران» هستند. بنا به عقیده مؤلف، هویت دستاورد سطوح گوناگون تعلق می‌باشد که در چارچوب منسجمی شکل می‌گیرند. وی سپس جهانی‌شدن را به عنوان متن در حال تغییر در نظر می‌گیرد و در فصول بعد، با کاربرد نظریه‌های سازه‌انگاران تلاش می‌کند تا تغییر هویت‌ها را بررسی نماید. نویسنده در پایان فصل اشاره می‌کند که ابعاد مختلف تعلق به صورت مستقیم و غیرمستقیم، در ارتباط با دولت قرار دارند؛ چرا که شهروندی، به عنوان عضویت در دولت، ارتباط مستقیمی با دولت دارد. علاوه بر این، دولت از طریق تحت تأثیر قرار دادن شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، اشکال مختلف تعلق را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

فصل دوم کتاب به شهروندی به عنوان یکی از سطوح تعلق اختصاص یافته است. نویسنده در این فصل مباحث مربوط به مفهوم شهروندی و دگرگونی آن، چالش‌های شهروندی در عصر جهانی‌شدن و اشکال جدید شهروندی را مطرح نموده است. وی بحث خود را با ارائه تعریفی از چارلز تیلی در مورد شهروندی آغاز می‌کند. در تعریف چارلز تیلی، که به نظر مؤلف مبنای همه تعاریف بعدی از این مفهوم است، شهروندی براساس نوعی رابطه تعریف می‌شود. بر این اساس، شهروندی عبارتست از «یک سری تعاملات بین اشخاص و کارگزاران دولت که در آن هر کدام حقوق و تکالیف اجتناب‌ناپذیری نسبت به یکدیگر دارند» (ص ۴۶). وی سپس با طرح یک بحث تاریخی، سابقه این مفهوم را به قرن ۵ ق.م باز می‌گرداند. به گفته مؤلف، شهروندی در

یونان باستان به معنای عضویت در شهر (پولیس)^۱ و مفهومی سیاسی بود که در قرن بعد، در روم، تبدیل به مفهوم حقوقی شد. در قرون وسطی، این مفهوم با مذهب و روابط خونی مرتبط بود. با شکل‌گیری دولت مدرن، این مفهوم در نوشته‌های ماکیاولی، جان لاک و روسو تجلی یافت. پس از این، نویسندگان با طرح الگوی تی. اچ. مارشال در خصوص تکوین مفهوم شهروندی بر اساس سه دسته حقوق به ترتیب ۱- حقوق مدنی (قرن ۱۸) ۲- حقوق سیاسی (قرن ۱۹) و ۳- حقوق اجتماعی (قرن ۲۰) و همچنین دو نوع کلی رژیم شهروندی در کشورهای دنیا یعنی قانون خاک^۲ (تأکید بر محل تولد) و قانون خون^۳ (تأکید بر خون، به عنوان مبنای شهروندی)، به انواع جدید شهروندی یعنی شهروندی مضاعف و شهروندی اتحادیه اروپا می‌پردازد. به عقیده نویسنده، جهانی شدن تأثیر دوگانه‌ای بر شهروندی به جای گذاشته است. از یک سو با تضعیف حاکمیت دولت‌ها، ظرفیت دولت‌ها را برای انجام سیاست‌های رفاهی و نیاز افراد به عضویت رسمی در کشور را کاهش داده و از سوی دیگر، با به همراه داشتن یک سری نامی‌ها برای شهروندان، آنها را به جستجوی پناهگاه (دولت‌ها) واداشته و با گسترش تکنولوژی ارتباطی، ظرفیت دولت‌ها را برای کنترل شهروندان افزایش داده است.

فصل سوم، با اشاره به روندهای جدید شکل‌گیری ملت در برخی کشورها آغاز می‌شود و در واقع، مسأله اصلی آن بررسی علت تداوم ملیت به عنوان یکی از ابعاد تعلق و هویت است. در ابتدای فصل معانی مختلفی برای واژه ملیت ذکر شده و در کنار آن ابهام در واژه‌های جدید مشتق‌شده از آن - فراملی‌گرایی و پساملت - به بحث گذاشته شده است. به عقیده نویسنده، این ابهام ناشی از کاربرد نادرست واژه‌های دولت و ملت به جای یکدیگر است. بنابراین، آنچه از آن تحت عنوان فراملی‌گرایی یاد می‌شود، فراتر رفتن از مرزهای دولت‌ها و نه ملت‌ها می‌باشد. همچنین، بهتر است به جای واژه پساملت، از پسادولت - ملت استفاده کرد. نویسنده، تقسیم‌بندی ملت‌ها تحت عنوان ملت‌های مدنی (جوامع مدنی که ریشه در یک سری اصول و نهادهای سیاسی دارند) و ملت‌های قومی (که بر اساس نیای مشترک و اشتراک فرهنگی بنا نهاده شده‌اند) را مهمترین تقسیم‌بندی از ملت می‌داند. علاوه بر این، وی به سه دسته از نظریه‌ها در رابطه با ملیت اشاره می‌کند: دسته اول نظریه‌های جاویدانگار که ملت را

1- Polis

2- Jus soli

2- Jus sanguinis

موجودیتی ارگانیک، تاریخی و ریشه‌دار در روابط اجدادی، قومی و فرهنگی می‌دانند. دسته دوم نظریه‌های مدرنیستی است که مشخصه آنها اعتقاد به ویژگی تاریخی ملت به عنوان پدیده‌ای مدرن است که در شرایط مدرنیته به وجود آمده و به وسیله نخبگان برای تعقیب اهداف سیاسی و اقتصادی دستکاری می‌شود. در این دسته، اشتراک قومی - فرهنگی پیش شرط شکل‌گیری ملت نیست.

دسته سوم، نظریات پست مدرن هستند که قائلین به آن همانند مدرنیست‌ها معتقدند با وارد شدن به عصر جدید، ملت و ملت‌گرایی رنگ باخته و ناپدید می‌شوند. به نظر نویسنده، هیچ یک از این نظریه‌ها توانایی توضیح علت تداوم ملت‌ها در عصر جهانی شدن را ندارند. از این رو، از رویکرد بدیل تحت عنوان «رویکرد سازه‌انگارانه» نام می‌برد که بر اساس آن، ملت‌ها برساخته‌های اجتماعی و وابسته به متن هستند. بنابراین، به موازات تغییر در شرایط مادی و اجتماعی، تغییر می‌کنند و این انعطاف‌پذیری آنهاست که چرایی و چگونگی تداوم آنها را توضیح می‌دهد. این رویکرد، همچنین، رابطه بین ملیت و جهانی شدن را به خوبی توضیح می‌دهد. مطابق با این رویکرد، جهانی شدن باعث تقویت و تضعیف همزمان دولت در عرصه‌های مختلف می‌شود و این امر زمینه را برای افزایش تداوم ملت فراهم می‌کند؛ چرا که دولت‌ها با توسل به مفهوم دفاع از منافع ملت یا به بهانه دفاع از ارزش‌ها و فرهنگ ملی، اقدام به تقویت مرزهای ملی و اتخاذ سیاست‌های ضدمهاجرپذیری می‌کنند و در واقع از این طریق، با خطر تضعیف حاکمیت خود مقابله می‌نمایند. از طرف دیگر، اشکال مختلف بیگانه‌ستیزی در بین افراد ملت نیز روند تداوم ملت و ملیت را تقویت می‌کند. بدین ترتیب، جهانی شدن نه تنها شرایطی را فراهم می‌کند که در آن ملیت به عنوان نوعی شکل‌بندی سیاسی - اجتماعی ارزشمند تداوم می‌یابد، بلکه خود مکانیزم‌هایی را فراهم می‌کند که ظرفیت ساخت تصور و حفظ ملت‌ها را افزایش می‌دهد.

نویسنده در **فصل چهارم**، به بحث قومیت پرداخته و مشخصه اصلی دهه ۱۹۹۰ را منازعات قومی در عرصه جهانی شدن می‌داند. وی قوم را «عده‌ای از مردم با نیا و فرهنگ مشترک که دارای گرایش‌های فرهنگی مشترک مثل زبان، فرهنگ، الگوهای خویشاوندی و ظاهر فیزیکی مشترک هستند» تعریف می‌کند و سپس تمایز بین مفاهیم گروه، ملت و نژاد با قوم‌گرایی را مشخص می‌نماید. وی پس از آن، بار دیگر به طرح نظریه‌های مورد استفاده برای قومیت می‌پردازد و این بار، نظریه‌های «جاویدانگار» را در مقابل نظریه‌های «ابزارگرا» قرار می‌دهد. همان‌طور که گفته شد، جاویدانگاران بر نقش

روابط خویشاوندی و خونی و وابستگی‌های ابتدایی اجتماعی و در واقع، بیشتر بر ابعاد روان‌شناسانه و فرهنگی قوم‌گرایی تأکید می‌کنند. در مقابل، ابزارگرایان تداوم قوم‌گرایی را به کارکردهایی که بر حسب تجمع منافع و جنبش گروه‌ها در تعقیب دستاوردهای سیاسی یا اقتصادی انجام می‌دهد، نسبت می‌دهند. نویسنده ازلی‌گرایان را به دلیل رویکرد دولت‌محور و غیرقابل تغییرشان نسبت به جهان اجتماعی، و ابزارگرایان را به دلیل نگاه مادی و ناتوانی در توضیح رفتار غیرعقلانی ملازم با هویت و رفتار قومی، مورد نقد قرار می‌دهد سپس بار دیگر با استفاده از رویکرد سازه‌انگارانه و در نظر گرفتن جهانی‌شدن به عنوان متن، بر اساس چهار عامل مهاجرت، ساختاربندی مجدد اقتصادی، همگرایی سیاسی، و اختراعات تکنولوژیک، به بررسی تأثیر جهانی‌شدن بر قوم‌گرایی می‌پردازد. از این منظر، محتوای هویت قومی تنها ناشی از شرایط پیشینی نیست، بلکه نتیجه تعامل بین گروه‌های قومی در فرایند مهاجرت نیز می‌باشد. از طرف دیگر، به‌رغم اینکه فشارهای اقتصادی جهانی‌شدن، اقوام را به جنبش و مقاومت وا می‌دارد، جنبش اقوام صرفاً جنبه منازعات طبقاتی نداشته و جنبه‌های فرهنگی نیز در آنها نقش مهمی ایفا می‌کنند. علاوه بر این، جهانی‌شدن از طریق ایجاد نهادهای فرادولتی و با ایجاد رویه‌ها و استانداردها، دولت‌ها را به حفظ و حمایت از حقوق اقوام و اقلیت‌ها واداشته و همزمان، دسترسی گروه‌ها و اقوام داخلی را به منابع سیاسی افزایش داده و زمینه را برای تحرک سیاسی آنها مساعدتر کرده است. جهانی‌شدن، همچنین از طریق گسترش تکنولوژی ارتباطی، امکان تعامل فراملی، مبادله عقاید، اطلاعات، منابع مالی و تجربیات را در بین گروه‌های قومی سراسر جهان افزایش داده است.

فصل پنجم، به بررسی رابطه بین هویت و جنسیت و تأثیر جهانی‌شدن بر جنسیت می‌پردازد. نویسنده، قبل از شروع بحث اصلی به نکته‌ای مهم در خصوص تفاوت بین جنس^۱ و جنسیت^۲ اشاره می‌کند. به بیان وی، جنس ناظر بر ویژگی‌های بیولوژیک و فیزیولوژیک است در صورتی که جنسیت مفهومی اجتماعی است که به مجموعه‌ای از ویژگی‌های رفتاری تعریف‌شده فرهنگی اشاره دارد و در واقع، در این معنا، فرایندی در هم پیچیده از ساختارهای سیاسی - اقتصادی جامعه می‌باشد. نویسنده پس از ذکر این نکته، به بررسی تأثیرات جهانی‌شدن بر زنان می‌پردازد و در این رابطه، به تأثیرات زیر اشاره می‌کند: ۱- شکل‌گیری شرایط نامساعد شغلی (نظیر ساعات طولانی کار، محیط غیربهداشتی کار، درآمد کم و مانند آن) در عین افزایش فرصت‌های شغلی برای زنان

1- Sex

2- Gender

۲- افزایش شغل‌های پاره‌وقت و غیررسمی در بین زنان ۳- افزایش مهاجرت برون‌مرزی زنان برای جستجوی کار و در نتیجه، رونق‌یافتن تجارت زنان و پیدایش صنعت توریسم جنسی ۴- کاهش خدمات اجتماعی در نتیجه تحمیل سیاست‌های تعدیل ساختاری از سوی نهادهای متولی جهانی‌کردن اقتصاد بر دولت‌ها و در نهایت اینکه جهانی‌شدن از طریق تقویت سازمان‌های فراملی و کاهش قدرت دولت‌ها، از یک سو زنان را از حمایت دولت‌ها محروم ساخته و از سوی دیگر، با گسترش ارتباطات، ظرفیت زنان را برای فعالیت در عرصه جهانی و تحرک سیاسی و اجتماعی افزایش داده است. در بخش بعدی، تحت عنوان «جهانی‌شدن جنسیت»، از طریق توضیح فعالیت‌های صورت‌گرفته در خصوص زنان، به ویژه کنفرانس‌های چهارگانه سازمان ملل در این خصوص، چگونگی بین‌المللی شدن مسایل زنان توضیح داده می‌شود. نویسنده در نتیجه‌گیری فصل، رابطه بین جنسیت با ابعاد دیگر هویت را مطرح کرده است. وی درباره ارتباط جنسیت و شهروندی، معتقد است که رویه‌های شهروندی مبتنی بر جنسیت و تمایز بین حوزه‌های عمومی و خصوصی است که عرصه‌های عمومی را به مردان و عرصه‌های خصوصی، که به طور کلی به خانه و خانواده مربوط است، را به زنان واگذار کرده است و از این طریق زنان از ورود به عرصه‌های قدرت سیاسی محروم شده‌اند. در بحث رابطه ملیت و جنسیت، گفته شده که زنان مانند مردان همواره به طور مستقیم و غیرمستقیم در منازعات ملی نقش ایفا کرده‌اند. علاوه بر این، زنان ملت‌ها را از نظر بیولوژیک، فرهنگی و نمادین، بازتولید می‌کنند؛ چرا که دولت‌ها، سیاست‌های جمعیتی خود را از طریق زنان عملی می‌نمایند. در زمان جنگ نیز از امنیت زنان و مادران، به عنوان نمادهایی برای تحریک حس میهن‌پرستی و دفاع برای سربازان استفاده می‌شود. مهمتر از همه اینکه حتی بدن و رفتار زنان نیز به مثابه ابزاری برای تعریف مرزهای هویتی کشورها به کار می‌رود. چنانکه حجاب در کشورهای اسلامی اغلب به مثابه ابزار مخالفت با استعمار و بی‌حجابی در ترکیه به عنوان مظهر تجدد مورد استفاده قرار گرفت.

در **فصل ششم**، نویسنده ضمن مرور فصل‌های قبل، با اشاره به دو نکته به عنوان نتیجه‌گیری، بحث را به پایان می‌برد. نکته اول اینکه اگرچه بخش‌های مختلف جهان تحت تأثیر جهانی‌شدن قرار می‌گیرند؛ اما تأثیر این پدیده در همه جا به یک شکل و میزان نیست و آن را باید بر اساس پاسخ مردم هر منطقه به جهانی‌شدن ارزیابی کرد. نکته دوم اینکه اگرچه جهانی‌شدن زمینه‌ساز شکل‌گیری شهروندی جهانی شده است، اما

نباید اشکال گوناگون خاص‌گرایی (چون بیگانه‌ستیزی ناسیونالیسم قومی، جنسیت‌گرایی و مانند آن) را که در واکنش به جهانی‌شدن به وجود می‌آیند، نادیده گرفت.

نقد کتاب

نقد محتوایی

همان‌طور که دیدیم، مؤلف کتاب جهانی‌شدن و هویت توانسته است از طریق به کارگیری نظریه سازه‌انگاری، به بهترین نحو رابطه بین جهانی‌شدن و هویت و تعلق را توضیح دهد. در واقع، یکی از نکات مثبت این کتاب، توانایی به کارگیری چارچوب‌های نظری مناسب برای توضیح واقعیت‌های موجود می‌باشد. علاوه بر این، نویسنده با به کارگیری نمونه‌های موجود در جهان واقع، فهم مطالب کتاب را برای خواننده آسان‌تر نموده است. پرداختن به جنسیت به عنوان یکی از منابع تعلق نیز یکی از نکات جالب توجه در این کتاب می‌باشد که اغلب کمتر به آن پرداخته شده است. به ویژه اینکه نویسنده در این کتاب توانسته است به خوبی رابطه بین جهانی‌شدن و جنسیت و همچنین رابطه جنسیت با دیگر سطوح تعلق را به بحث و بررسی گذارد. با وجود این، کاستی‌هایی در کتاب وجود دارد که با توجه به انتزاعی بودن بحث هویت درک مطالب کتاب را در برخی قسمت‌ها دشوار می‌سازد. در این رابطه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- نویسنده در فصل دوم و سوم، از دو مثال تابعیت مضاعف و تابعیت اتحادیه اروپا به عنوان نمونه‌هایی برای توضیح تحول و تداوم ملیت و شهروندی استفاده می‌کند. استفاده از دو مثال یکسان برای هر دو فصل باعث ابهام در تمایز دو مفهوم ملیت و شهروندی شده است.

۲- علی‌رغم مطرح کردن طیفی از نظریات تحت عنوان نظریه‌های پست‌مدرن، نویسنده عملاً تفاوتی بین این نظریه‌ها با نظریه‌های مدرن قائل نمی‌شود و همان ایراداتی را که برای نظریه‌های مدرن قائل است، به نظریه‌های پست‌مدرن نیز نسبت می‌دهد. ضمن اینکه در بحث از نظریه‌های جاویدانگار، پس از طرح رویکرد این نظریات نسبت به علت تداوم ملیت به عنوان مبنایی برای تعلق، بدون ارائه علتی، توضیح این نظریه‌ها را در مورد چرایی و چگونگی تداوم ملیت رد کرده و رویکرد سازه‌انگاری را جایگزین می‌کند.

۳- هر چند که نویسنده در نتیجه‌گیری بحث خود اشاره کوتاهی به ضرورت توجه

به خاص‌گرایی‌ها در مخالفت با جهانی‌شدن می‌کند، اما از محتوای پنج فصل قبلی کتاب چنین برمی‌آید که نویسنده اصل را بر همگون‌شدن فرهنگ‌ها و هویت‌ها در عصر جهانی‌شدن گذاشته و وجود خاص‌گرایی‌ها را استثنایی بر این اصل دانسته است. در صورتی که جهانی‌شدن، به همان اندازه که باعث همگون‌سازی می‌شود، بستر اجتماعی مناسب را برای خاص‌گرایی‌ها فراهم می‌کند (گل محمدی، ۱۳۸۱).

نقد شکلی

از مهمترین ویژگی‌های شکلی این کتاب، ارائه نتیجه‌گیری دو صفحه‌ای در پایان هر فصل می‌باشد. این ویژگی به خواننده کمک می‌کند تا پس از مرور و مطالعه مطالب، به جمع‌بندی از مطالب آن فصل دست یابد. با وجود این، ایرادی از حیث سازمان‌دهی مطالب بر کتاب وارد است که در این رابطه می‌توان به عدم توجه به مسأله جهانی‌شدن به عنوان یک فصل مجزا اشاره کرد. در واقع، جهانی‌شدن در این کتاب به عنوان متغیر مستقل در نظر گرفته شده و در جای جای آن بر جهانی‌شدن به عنوان متن در حال تغییر تأکید شده است. خلاصه‌کردن آن در چارچوب بخش مقدمه و تعریف مفاهیم، باعث شده تا حق مطلب به خوبی ادا نشود.

نقد روشی

از دیگر نکات مثبت کتاب، عنوان دقیق و گویای آن است که به خوبی بیانگر به کارگیری روش علمی می‌باشد. انتخاب عنوان «جهانی‌شدن و تعلق» ضمن برخوردار بودن از ایجاز، معرف وجود متغیر مستقل و وابسته در کتاب است. ضمن آنکه عنوان فرعی کتاب تحت عنوان «سیاست هویت در جهان در حال تغییر» نیز به خوبی فرضیه این کتاب مبنی بر تحول سیاست هویتی در بستر جهانی‌شدن را معرفی می‌کند. در مجموع، کتاب بسیار روشمند بوده و تلاش نویسنده برای پرهیز از حاشیه‌روی و حرکت وی بر سیر منطقی و علمی کتاب قابل توجه و تحسین است.

طیبه واعظی

منبع:

۱- گل محمدی، احمد (۱۳۸۱): *جهانی‌شدن، فرهنگ و هویت*، تهران: نی.